

## بررسی جایگاه گرشاسپ در اساطیر و حماسه‌های ملی به عنوان پادشاه یا پهلوان

دکتر محمد شاه بدیع زاده<sup>۱</sup>

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد مشهد

(تاریخ دریافت: 1396/1/19 تاریخ پذیرش: 1396/7/15)

### چکیده

گرشاسپ یکی از بزرگترین پهلوانان اساطیر ایرانی است که زندگی آرمانی و شگفت انگیز وی در اوستا، متون پهلوی و حماسی بازتاب یافته است. در همه‌ی این آثار آنچه که به عنوان برجسته‌ترین ویژگی گرشاسپ بر آن تکیه شده، دلاوری و پهلوانی اوست، اما در بعضی کتب، از یل اساطیری به عنوان پادشاه یاد شده است که این پرسش را برای خواننده‌ی این متون مطرح می‌کند که علت این ناهماهنگی‌ها، در اسطوره‌های مربوط به گرشاسپ چیست؟

این پژوهش بر آن است که بر اساس روش توصیفی - تحلیلی و بررسی و مقایسه‌ی دیدگاه‌های مختلف پیرامون جایگاه این پهلوان از اوستا، کهن‌ترین اثر مدون قوم ایرانی که از او نام برده، تا حماسه‌های ملی متأخر دوره‌ی اسلامی، به این نتیجه برسد که نقش وی به عنوان پادشاه را بپذیرد یا یک پهلوان شکست ناپذیر، و این که آیا وی در حقیقت پهلوانی بوده در خدمت پادشاه یا پادشاهی که مدتی حکمرانی کرده است.

واژگان کلیدی: گرشاسپ، اسطوره، حماسه، تاریخ.

## مقدمه

گرشاسب، پیش از رستم دستان، بزرگ‌ترین و نام‌دارترین پهلوان باستانی ایران بوده است؛ مهمترین منابع ما، درباره‌ی او اوستا، متون فارسی میانه و منظومه‌ی گرشاسب نامه است. همچنین اخباری از کارکیایی‌های وی در شاهنامه و کتاب‌های حاوی تاریخ سنتی ایران باستان، دیده می‌شود.

در اوستا و متون پهلوی، گرشاسب، قهرمانی دینی به شمار می‌آید که یکی از سه پاره‌ی فرّ جمشید به او پیوسته است. مطابق روایت زامیاد یشت «جمشید در اوستا، دارای سه فرّه یا فره‌ای با سه جلوه است: یکی از آنها فرّه‌ی خدایی - موبدی است، که به مهر می‌رسد؛ فره‌ی شاهی به فریدون می‌پیوندد و فرّه‌ی پهلوانی و جنگاوری را گرشاسب به دست می‌آورد» (بهار، 1387، 226). با وجود پیوستن بخشی از فرّه‌ی ایزدی به گرشاسب تدوین کنندگان اوستا و نویسندگان متون پهلوی، هیچ سخنی از شهریارِ وی به میان نیاورده‌اند. در بسیاری از کتب تاریخی کهن، نظیر تاریخ سیستان، اخبار الطوال، مجمل‌التواریخ، تاریخ پیامبران و شاهان و ... از گرشاسب به عنوان یکی از پادشاهان پیشدادی یاد نشده است.

اسدی توسی نیز یکی از حماسه‌پردازانی است که به گزارش کردارهای پهلوانی گرشاسب پرداخته و در بخش‌هایی از حماسه خود، اشاراتی به پادشاهی گرشاسب دارد و او را به صورت یک شاه - پهلوان معرفی کرده است.

در شاهنامه‌ی فردوسی وضع گرشاسب بسیار مبهم است. فردوسی، در بخش پادشاهی فریدون و منوچهر و نوذر، چند بار از گرشاسب در کنار پهلوانان دیگری چون قارن و سام نیرم یاد می‌کند. (فردوسی، 1373: 792/138/1 و همان/ 916/146) و (همان/ 93/291) در یک جا او «گنجور» فریدون است (همان/ 742/135) و در جای دیگر «گرشاسب جم» نامیده شده است (همان/ 693/132). گذشته از این گرشاسب، در شاهنامه،

از پادشاهی به همین نام سخن می‌رود که پسر زو (زاب) است و پس از او زمان کوتاهی، فرمان روایی می‌کند. (همان: 1-3/47/2) شاهنامه پژوهانی چون خالقی مطلق، معتقدند که در شاهنامه پادشاهی به نام گرشاسپ وجود ندارد و چند بیتی که نام او را دربردارد، الحاقی است و بیت های دیگر به پادشاهی «زو» تعلق دارد.

در ادامه به بررسی مفصل تر این کتب از اوستا تا شاهنامه و نظرات نویسندگان آن ها، پیرامون پهلوانی و یا پادشاهی گرشاسپ می‌پردازیم.

### اوستا و متون پهلوی

گرشاسپ در اوستا، نیرومندترین و پرآوازه ترین یل و «به منزله ی رستم شاهنامه یا هرقل یونانی هاست» (یشت ها، 1356: ج 1، 195). بیشتر پهلوانی های گرشاسپ در زامیاد یشت شرح داده شده است که قوی ترین و سهمناک ترین اردهایان و دیوان و دیویسان را از پای در می‌آورد. یادکرد گرشاسپ در یشت ها به گونه ای است که برخی پژوهش گران آن را پرفروغ ترین حضور یک پهلوان در اوستا دانسته اند.

در اوستا از پادشاهی گرشاسپ هیچ سخنی به میان نیامده و همواره از وی به عنوان یک ابرپهلوان که برجسته ترین کردارهایش اژدرکشی و دیواوژنی است، یاد شده است. در بسیاری از متون پهلوی نظیر سد در نثر، روایات داراب هرمزیار، گزیده های زاداسپرم، مینوی خرد، بندهشن، دینکرد، ماه فروردین روز خرداد، زند بهمن یسن، روایت پهلوی و ... اشاراتی به اسطوره ی گرشاسپ شده است و وی در این دسته آثار، در سیمای یک پهلوان دینی و آیینی جلوه گر شده است، تا آن جا که به روایت مینوی خرد، اگر گرشاسپ پتیارگان را نمی‌کشت، «رستاخیز و تن پسین کردن» (مینوی خرد، 1364: 45) ممکن نمی‌شد؛ حتی اورمزد به زردشت می‌گوید که اگر گرشاسپ این کارها را نمی‌کرد، او و هیچ یک از آفریدگان هستی مند نمی‌شدند (روایت پهلوی، 1376: 30).

در تمام این آثار از گرشاسپ به عنوان یک پهلوان نام آور، یاد شده، به جز دو مورد؛ اولی در روایت پهلوی که یک بار به تعبیر «Kai-Krisaspa» به معنی «شاه گرشاسپ» بر می‌خوریم؛ آن جا که وقتی اورمزد می‌گوید: چون نیک بنگری، بهترین روان، از آن چه کسی است؟ زرتشت چنین پاسخ می‌دهد که: «از آن گرشاسپ است، آن کی» (نیبرگ، 1368: 289)؛ در این متن دیگر هیچ توضیحی در این خصوص داده نشده است. در رساله ی پهلوی «ماه فروردین، روز خرداد» نیز آمده است که سام (گرشاسپ) در روز خرداد از ماه فروردین ضحاک را می‌کشد و خود پادشاه هفت کشور می‌شود (بهار، 1374: 94)؛ هرچند که با آمدن کی خسرو، پادشاهی را به وی می‌سپارد.

### متون تاریخی

تأملی اندک در مطالب اساطیری متون تاریخی به خوبی نشان می‌دهد که نویسندگان این آثار به بیان سرگذشت شهریاران و پهلوانان توجه ویژه ای داشته اند. چنین به نظر می‌رسد که می‌توان متون تاریخی عهد اسلامی را در یاد کرد اسطوره ی گرشاسپ به سه گروه تقسیم کرد: گروه اول، کتبی هستند که او را به عنوان جهان پهلوان معرفی می‌کنند؛ مورخان این دسته آثار، همداستانی خود را با اوستا و متون پهلوی ابزار داشته و از گرشاسپ به عنوان ابرپهلوان یاد کرده اند. گروه دوم، متونی که از وزارت گرشاسپ سخن گفته اند و سرانجام گروه سوم، که نویسندگان آن‌ها معتقدند گرشاسپ تاج شاهی بر سر نهاده است.

یکی از مهمترین آثار تاریخی که به روایت، داستان گرشاسپ پرداخته، تاریخ سیستان است. تاریخ سیستان، هم در ذکر نسب نامه ی گرشاسپ و هم در بیان اعمال پهلوانی وی، بیش از هر متن تاریخی دیگری، با گرشاسپ نامه ی اسدی توسی، سازواری و هماهنگی دارد. در این کتاب، ابتدا گرشاسپ، به عنوان پهلوان عهد ضحاک معرفی شده

است، «و قصه ی گرشاسپ زیاد است و به کتاب او تمام گفته آید ... اما از بزرگی و فخر او ی یکی این بود که به روزگار ضحاک که هنوز چهارده ساله بیش نبود، یکی اژدها را که چند کوهی بود، تنها بکشت، به فرمان ضحاک و پس از آن با اندک مردم زاولی و ایرانی برفت هم به فرمان ضحاک به یاری بهرام هندی ...» (تاریخ سیستان، 1389: 5). پس از آن که فریدون به قدرت می‌رسد، ضحاک را در بند می‌کند «کسی را فرستاد و گرشاسپ را بخواند ... و او را بر تخت نشاند و نریمان را اندر پیش تخت بر کرسی زرین بنشاند» (همان: 6)؛ در ادامه نویسنده به امارت محلی گرشاسپ در زمان فریدون اشاره می‌کند که: «گرشاسپ ... نهصد سال پادشاه سیستان بود».

مطابق روایت تاریخ گردیزی، گرشاسپ پهلوان روزگار منوچهر و زو بود. «... و چون هفتاد سال از ملک منوچهر بگذشت، افراسیاب بن پوشنگ بیرون آمد و حرب کرد و منوچهر را اندر کوه های طبرستان به حصار کرد و پادشاهی او بگرفت و دوازده سال او داشت تا از وی باز ستد و میان ایران و توران حد نهاد و گرشاسپ که پهلوان ایرانی بود، به روزگار او بود و این گرشاسپ جد سام بن نریمان بود و جد رستم» (گردیزی، 1363: 41). زو فرزند تهماسب نیز «چون به پادشاهی نشست ... گرشاسپ را از گرگان بازخواند و او سوی زابلستان رفت و آن ولایت را قهر کرد و تا هندوستان بگرفت و تا روزگار فرامرز بن رستم بن دستان اندر آن خاندان بماند» (همان: 42).

طبری جزو نخستین مورخان است که به وزارت گرشاسپ در زمان پادشاهی «زو» اشاره می‌کند: «وقتی زو به پادشاهی رسید ... گرشاسپ پسر اثرت ... را در کار شاهی، وزیر و دستیار داشت» (طبری، 1385: ج 2، 369). در ادامه سایر روایات مربوط به پادشاهی گرشاسپ را نقل کرده و آن‌ها را نقد می‌کند. تأکید می‌کند که: «مشهور چنان است که شاهی از آن زو، پسر تهماسب و گرشاسپ وزیر و دستیار وی بود» (همان). پس از طبری بسیاری دیگر از مورخان که در شرح وقایع به اثر وی توجه داشته اند، همین روایت را آورده اند. در تاریخ بلعمی چنین آمده است: «[زو] را وزیر بود، نام او گرشاسپ» (تاریخ بلعمی، 1380:

366). ابن اثیر نیز که به شدت از تاریخ طبری تأثیر پذیرفته است، مندرجات این کتاب را در این زمینه، تقریباً به طور کامل و بدون اعمال هیچ تغییری تکرار کرده است. (ابن اثیر، 1383: ج 1، 235)

در «غرر السیر» نیز هرچند ثعالبی به نقل از طبری و ابن خردادبه، از احتمال «انباذ بودن زو و گرشاسپ در پادشاهی» (ثعالبی مرغنی، 1372: 101) سخن گفته است، با اشاره به این که «چون روزگار زو به سر آمد، رای همه مردمان و بزرگان بر آن شد که کی قباد را به شاهی بنشانند ... و او را بر تخت زرین برنشانند» (همان، 105)، به روایت پادشاهی گرشاسپ نپرداخته است؛ حال آن که اگر نام گرشاسپ در فهرست پادشاهان پیشدادی بود، یقیناً ثعالبی نیز به آن اشاره می‌کرد؛ غررالسیر بدون تردید در روایت حماسه‌ی ملی ایران، سازگارترین متن با شاهنامه است؛ اگر در شاهنامه پادشاهی گرشاسپ ذکر می‌شد، باتوجه به این که سازواری و هماهنگی میان این دو متن (غررالسیر و شاهنامه) به اندازه‌ای است که می‌توان غررالسیر ثعالبی را تلخیصی از شاهنامه‌ی فردوسی به شمار آورد، یقیناً ثعالبی نیز - هرچند به اختصار - به ذکر سرگذشت او می‌پرداخت.

در کنار این دو گروه مورخان که برخی از جهان پهلوانی و برخی دیگر از وزارت گرشاسپ سخن گفته‌اند، گروهی دیگر نیز هستند که، معتقد به پادشاهی گرشاسپ هستند؛ چنان که مولف «التنبیه و الاشراف» به پادشاهی گرشاسپ پس از زو که سه سال به طول انجامید، اشارتی کرده است. (مسعودی، 1365: 85). مجمل فصیحی (خوافی، 1368: ج 1، 25) نیز همچون مسعودی از پادشاهی گرشاسپ، پس از درگذشت زو، سخن گفته. بیرونی در آثار الباقیه از گرشاسپ به عنوان آخرین پادشاه سلسله‌ی پیشدادی یاد می‌کند و این توضیح را اضافه می‌کند که گرشاسپ و زو در پادشاهی شریک و انباذ بوده‌اند و آن دو پنج سال حکومت کرده‌اند (بیرونی، 1363: 150) بنا به روایت ابن بلخی گرشاسپ پس از زاب به پادشاهی می‌رسد و آخرین پادشاه پیشدادی بوده است. (ابن بلخی، 1363: 39) اما به

گزارش حمزه ی اصفهانی، در پادشاهی چهار ساله ی زو، گرشاسپ در برخی نواحی تسلط یافت. وی دوبار به مشارکت گرشاسپ و زو در پادشاهی اشاره کرده است. (اصفهانی، 1367: صص 10 و 12)

به نظر می‌رسد، یکی از محدود آثاری که مانند روایت شاهنامه (برخلاف اوستا) گرشاسپ را فرزند زو دانسته، تاریخ گزیده (متنی متعلق به قرن هشتم هجری) است. حمدالله مستوفی، از سلطنت گرشاسپ در زمان حیات پدرش زو، سخن می‌گوید و خاطرنشان می‌کند: «ابن زو بن طهماسب بن منوچهر، به حال حیات پدر پادشان شد. افراسیاب با او جنگ گرد و او در آن جنگ متوفی شد. افراسیاب بر ایران مستولی خواست شد. زال لشکر کشید و او را منهزم گردانید و پادشاهی به کی قباد داد. مدت پادشاهی گرشاسف شش سال. بعضی مورخان پادشاهی او را مسلم ندارند و گویند چون او در حال حیات پدر پادشاه شد و هم در حیات او بمرد، زمان او داخل زمان پادشاهی پدرش باشد و هر دو یازده سال بود» (مستوفی، 1381: 86).

به نظر می‌رسد که مستوفی، به نوعی متأثر از روایت اصفهانی و بیرونی بوده و همان گزارش را با پاره ای تغییرات آورده است.

مؤلف ناشناخته ی «مجمل التواریخ و القصص» نیز، بسیاری از روایات مربوط به اسطوره ی گرشاسپ را جمع آوری کرده و به شاهنامه و گرشاسپ نامه هم توجه داشته است. در روایت مجمل التواریخ با دو سیمای کاملاً متفاوت از گرشاسپ مواجه می‌شویم:

1- جهان پهلوان روزگار ضحاک و فریدون، «اندر عهد ضحاک: اول هود بود پس صالح علیهما السلام و از معروفان گرشاسف بود، نبیره جمشید و جهان پهلوان بودست ...» (مجمل التواریخ و القصص، 1318: 89). «اندر عهد فریدون: ابراهیم علیه السلام پیغامبر بود و اندر عهدش یوسف علیه السلام نبود و ملکیت یافت، وزیران او را مهربزرگ و بیرشاد نام بود و جهان پهلوان هم گرشاسف بود و از بعد او پسرش نریمان ...» (همان: 90)

2- وزیر زو، پسر تهماسب، «اندر عهد نوذر و زاب: پهلوانی به زال رسید که سام به عهد نوذر از جهان برفت و همین بزرگان بودند و گرشاسف از تخم افریدون وزیر زاب» (همان)

باتوجه به فاصله‌ی زمانی موجود میان روزگار سلطنت ضحاک و فریدون، با زمان پادشاهی زو، به نظر می‌رسد با دو گرشاسپ متفاوت مواجه هستیم که در آثار مختلف، روایات مربوط به این دو درهم آمیخته است. همین ناسازواری‌ها و ناهماهنگی‌ها موجب شده که تعیین زمان زندگی گرشاسپ با استناد به متون تاریخی کهن امکان‌پذیر نباشد. چنین به نظر می‌رسد که ریشه‌ی این عدم هماهنگی را باید در برخی متون ادب پهلوی بازجست که تعبیرها و تفسیرهای متفاوتی از گزارش اوستا که زمان زندگی او را پس از فریدون و پیش از کی خسرو دانسته است (نک: یشت‌ها، 1356: ج 2، 151)، ارائه کرده‌اند. چنان که «در کتاب هشتم دینکرد (فصل 13، بند 12) و کتاب مینوی خرد (فصل 27، بند 49) نام گرشاسپ بعد از کی قباد، نخستین پادشاه سلسله‌ی کیانی آمده است و در کتاب هفتم دینکرد (فصل 1، بند 33) اسم او بعد از منوچهر و زاب (زو) و پیش از نام کی قباد، ذکر شده است. در داستان دینیگ (فصل 37، بند 35) محل گرشاسپ در سلسله‌ی سلاطین، میان منوچهر و کی قباد است، لیکن در نسخه‌ی ایرانی بند هش، اسم او را بین کی خسرو و لهراسب گنجانیده‌اند» (کریستن سن، 1368: 153) همین ابهام موجود در متون پهلوی به متون تاریخی ایران عهد اسلامی نیز راه یافته است.

#### شاهنامه

در شاهنامه، چند بار از گرشاسپ به عنوان پهلوان یاد شده است؛ در یک جا «گنجور فریدون» (فردوسی، 1373: 792/138/1) و در جای دیگر «گرشاسپ جم» نامیده شده است (همان/ 916/35) و این شاهد خوبی است که نشان می‌دهد که او شاید به واقع همان نیای

رستم باشد که نسبش به جم می‌رسد. به هر روی در شاهنامه به صراحت گفته نشده است که این گرشاسپ همان نیای رستم است. شاید هم در زمانه ی فردوسی خاندان رستم چنان معروف بوده که فردوسی نیازی نمی‌دیده که بدان تصریح کند.

به جز گرشاسپ پهلوان، فردوسی در جای دیگر از شاهنامه از پادشاهی به همین نام، یاد می‌کند که پسر زو (زاب) است. بنا به روایت شاهنامه، پس از مرگ زو، پسرش گرشاسپ به پادشاهی می‌رسد و پس از نه سال سلطنت بدرود حیات می‌گوید.

پسر بود زو را یکی خویش کام	پدر کرده بودیش گرشاسپ نام
بیامد نشست از بر تخت و گاه	به سر بر نهاد آن کیانی کلاه
چو بنشست بر تخت و گاه پدر	جهان را همی داشت با زیب و فر

(فردوسی، 1373: 1-3/47/2)

پس از مرگ گرشاسپ، به تعبیر فردوسی «درخت بلا» کینه بار می‌آورد و سپهدار ترکان، افراسیاب برای حمله به ایران آماده می‌شود. زال رستم را برای آوردن کی قباد به البرز کوه می‌فرستد. پس از آن که رستم این مأموریت را با موفقیت انجام می‌دهد، بزرگان ایران پس از هفته ای رایزنی، کی قباد را به شاهی برمی‌دارند و بر تخت می‌نشانند.

گرشاسپ مدت زمانی کوتاه پادشاه است و نقشی در رویدادهای شاهنامه ندارد و فردوسی فقط با اشاره ای کوتاهی به سلطنت وی از روایت پادشاهی وی درمی‌گذرد. چگونگی گزارش شاهنامه، بسیاری از شاهنامه پژوهان را بر آن داشته است تا داستان پادشاهی گرشاسپ را جزو آن دسته، داستان های الحاقی بدانند که بعدها به شاهنامه راه یافته است؛ چنان که مصححان چاپ مسکو، با قرار دادن، ابیات مزبور درون کمانک تردید خود را نسبت به اصالت آن‌ها نشان داده‌اند.

خالقی مطلق معتقد است که در شاهنامه پادشاهی به نام گرشاسپ وجود ندارد و ضمن بحث پیرامون دلایل الحاقی بودن این بخش از اسطوره ی گرشاسپ، داستان پادشاهی وی را در شاهنامه ی مصحح خود نیاورده است. (فردوسی، 1386: 329/1)

مهم‌ترین دلایل خالقی مطلق برای الحاقی دانستن پادشاهی گرشاسپ، یکی این است که سه بیت نخست و عنوان پادشاهی گرشاسپ در کهن‌ترین نسخه‌ی شاهنامه و دو نسخه‌ی دیگر و پنج بیت دیگر در نسخه‌ی فلورانس و پنج نسخه‌ی دیگر نیامده است و ترجمه‌ی عربی بُنداری نیز هیچ‌یک از این بیت‌ها را ندارد. دیگر این که پیوند میان سه بیت نخست درباره‌ی گرشاسپ با دیگر بیت‌های آغازین این پادشاهی استوار نیست. چون ابتدا از بر تخت نشستن گرشاسپ به جای پدرش زو سخن گفته شده و بعد از آن می‌گوید که پشنگ به پسرش افراسیاب پیام می‌فرستد که زو در گذشته و تخت پادشاهی ایران تهی است. پس از جیحون بگذرد و به ایران بتاز. (نک: خالقی مطلق، 1388: 157)

دقت در ابیات مربوط به این بخش از شاهنامه، وجود تعارضاتی را آشکار می‌کند زیرا، در قسمت «از مرگ زو تا آغاز پادشاهی کی قباد» فردوسی چنین می‌سراید:

به ترکان خبر شد که زو درگذشت      بدان سان که بُد، تخت، بی شاه گشت  
پیر آوازه شد گوش از این آگهی      که بی کار شد تخت شاهنشهی

(فردوسی، 1386: 44/330/1)

چگونه ممکن است، پس از مرگ زو، گرشاسپ به پادشاهی رسیده باشد ولی به ترکان خبر برسد که با مرگ او تخت سلطنت «بی کار» شده است؟ «بازتاب طبیعی و منطقی این اوضاع، حمله‌ی افراسیاب به ایران است. این واقعه سبب می‌شود که بزرگان ایران بر آشفته و سراسیمه به زال روی آورند و چاره‌ی کار را از او بخواهند. بسیار بعید به نظر می‌رسد که فردوسی نظام منطقی ابیات را پس از:

ببد بخت ایرانیان کند رو      شد آن دادگستر بی آزار زو

(فردوسی، 1386: 33/329/1)

که اوضاع نابه سامان ایران پس از مرگ زو را تصویر می‌کند و پریشانی و اضطراب ایرانیان به خاطر «خالی» و «بی‌کار» بودن تخت سلطنت، نشان می‌دهد، با آوردن چند بیت نازیبا که مربوط به پادشاهی گرشاسپ است، از بین ببرد» (قریب، 1369: 170)

فرزانگان فقید، محمدعلی فروغی و مجتبی مینوی نیز در منتخبی از شاهنامه فردوسی که در سال 1313 خورشیدی فراهم آورده اند، ابیات مربوط به پادشاهی گرشاسپ را ذکر نکرده و در حاشیه یادآور شده اند که ابیات مربوط به پادشاهی گرشاسپ الحاقی است.

در شاهنامه گرشاسپ پادشاهی خودسر و خویش کام معرفی شده که پس از پدرش زو (زاب) به سلطنت می‌رسد (فردوسی، 1373: 2/47/2) این گرشاسپ نمی‌تواند همان گرشاسپ سام اوستا باشد. وی در اوستا در زمره ی پهلوانان نیک نهاد و کم نظیری معرفی شده که همواره درخور ستایش است. گرشاسپ در اوستا فرزند زو نیست بلکه فرزند انسان نیکوکاری به نام «ثریت» یا «اثرات» است که از نیک خواهان و پاکان اوستاست. (یسنا، 1387: ج 1، 162)

به هر روی، اگر هم وجود پادشاهی به نام گرشاسپ در شاهنامه پذیرفته شود، در ساختار روایی شاهنامه این گرشاسپ، متفاوت با گرشاسپ نیای رستم است.

### گرشاسپ نامه

ماجراهای گرشاسپ در گرشاسپ نامه با کرده های این یل باستانی در اوستا و متون دوره ی میانه نسبت چندانی ندارد و گاه سایه ای یا شبیحی از دلاوری های او در نبرد با دیوان و اژدهایان در سروده ی اسدی توسی دیده می‌شود که با سفرهای پرماجرا و دیدن عجایب و ماجراهای عشقی و برخی داستان های عامیانه درآمیخته است.

مطابق مندرجات گرشاسپ نامه، سیستان در عین پیوستگی به ایران، سرزمین مستقلی است که حکم رانی آن را از دیر باز یلان خاندان سام برعهده داشته اند و گرشاسپ یکی از به نام ترین افراد این خاندان می‌باشد که اسدی از او با تعبیری چون شاه

آزادگان (اسدی، 1317: 223)، گرد زاول خدای (همان: 329)، فرخ شه نیمروز (همان: 341) و زاول شه نامجوی (همان: 366) یاد کرده است. در بخشی از کتاب، گرشاسپ هنگامیکه بر حاجب دربار خشم می‌گیرد، سیستان را کشوی مستقل و خود را پادشاه آن می‌خواند.

من این جایگه شاه را چاکرم  
و گرنه دگرجا شه کشورم  
(اسدی، همان: 208)

در گرشاسپ نامه، دو بار از فرمان روایی گرشاسپ بر سیستان سخن رفته است: اولین بار زمانی است که بعد از بنای سیستان، علی رغم میل ضحاک بر تخت پادشاهی آن نشسته است:

از آن پس به شاهی سپدار گرد  
نشست و به داد و دهش دست برد  
(همان: 268)

دومین بار هنگام مرگ پدرش اثر است که:

به ایوان کابل شه آورد روی  
بیامد نشست از بر تخت اوی  
(همان: 328)

پس از مدتی، فریدون که به تازگی بر ضحاک غلبه کرده است، گرشاسپ و برادرزاده اش نریمان را به نزد خویش دعوت می‌کند و از آنان می‌خواهد که به او در نابود کردن دشمنان ایران یاری برسانند. یکی از آخرین نبردهای گرشاسپ نبرد با فغفور است که به اسارت فغفور می‌انجامد و فریدون به پادشاه این دلاوری:

همه بوم ماهان و جای مهان  
هم از قهستان تا در اصفهان  
بدو داد تا مرز قزوین و ری  
یکی عهد بر نامش افکند پی  
(اسدی، همان: 427)

بنابراین گرشاسپ در گرشاسپ نامه به عنوان یک شاه - پهلوان معرفی می‌شود. روایت اسدی از سلطنت گرشاسپ، به گونه ای است که تمایزی میان گرشاسپ شهریار و

گرشاسپ پهلوان به چشم نمی‌خورد و او از معدود پهلوانان حماسی ایران به شمار می‌آید که سلطنت و فرمان‌روایی را با هم تجربه کرده است.

### نتیجه‌گیری

بنابر آنچه گفته شد، در می‌یابیم که اسطوره‌ی گرشاسپ در گذر از اوستا و متون پهلوی به حماسه‌های ملی و متون تاریخی، دچار تغییر و تحولاتی گردیده که برخی ناهماهنگی‌ها را پیرامون وی به وجود آورده است. یکی از این موارد ناهماهنگی به مقام پادشاهی رسیدن اوست. اگر بخواهیم خط سیر پیدایش این باور را در اسطوره‌ی گرشاسپ دنبال کنیم، می‌بینیم که در اوستای موجود، گرشاسپ جزو پادشاهان قرار نگرفته و همواره جزو پهلوانان اساطیری دانسته شده که در یشت‌ها نامش در کنار تنی چند از شاهان قدیم ذکر شده است؛ بعدها در برخی متون پهلوی، از جمله کتاب هفتم دینکرد، و یا کتاب جاماسب‌نامه، وی در شمار شاهان محسوب شده است.

بعد از اسلام، در منابع تاریخی معتبر نیز این گونه اختلاف‌ها دیده می‌شود. برخی تاریخ‌نویسان از او به عنوان پهلوانی نام آور یاد می‌کنند، درحالی‌که گروهی دیگر وی را به عنوان یکی از پادشاهان پیشدادی معرفی می‌کنند و تعدادی نیز وی را وزیر و مشاور زو در پادشاهی می‌دانند. در حماسه‌ی ملی ایران، گرشاسپ اغلب به عنوان پهلوانی از خاندان سام و سرتبار نسل پهلوانان شرق ایران معرفی شده و از پادشاهی وی در چند بیت اندک سخن به میان آمده که در صحت و اصالت آن‌ها جای تردید وجود دارد.

در گرشاسپ‌نامه نیز، علاوه بر ذکر پهلوانی‌ها و رشادت‌های یل‌اساطیری، گاه‌گاهی به پادشاهی وی نیز اشاره شده است. به نظر می‌رسد، منشاء شکل‌گیری اندیشه‌ی پادشاهی گرشاسپ در اساطیر و حماسه‌های ملی ایران پیوستن بخشی از فرجمشید که مطابق برخی روایات نیای خاندان سام می‌باشد به گرشاسپ است؛ همان فرخجسته‌ای

که پس از گسستن از جمشید، نخستین بار به مهر، دوم بار به فریدون و سرانجام به گرشاسپ نریمان پیوسته است.

بعید به نظر نمی‌رسد که تدوین‌کنندگان اساطیر و حماسه‌های ملی چون گرشاسپ را صاحب‌فر دیده‌اند، دور از انتظار ندانسته‌اند که او بر تخت شاهی نیز بنشیند؛ همچنان که در برخی حماسه‌های ملی از قبیل شاهنامه و بهمن‌نامه، تنی چند از اعقاب و فرزندان گرشاسپ نیز به ویژه زال و رستم، از حاکمان و امرای محلی سیستان دانسته شده‌اند.

1. ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، 1383، تاریخ کامل، ترجمه محمدحسین روحانی، جلد اول، تهران: اساطیر.
2. ابن بلخی، احمد بن محمد، 1363، فارس نامه، به سعی و اهتمام گای لسترنج - رینولد آلن نیکلسون، تهران: دنیای کتاب.
3. اسدی توسی، ابونصر علی بن احمد، 1317، گرشاسپ نامه، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: بروخیم.
4. اصفهانی، حمزه بن حسن، 1367، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
5. اکبری مفاخر، آرش، 1384، روان انسانی در حماسه های ایرانی، تهران: ترفند.
6. بلعمی، ابوعلی محمد، 1380، تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار، تهران: زوار.
7. بهار، محمدتقی، 1374، ترجمه چند متن پهلوی، تهران: سپهر.
8. ....، .....، 1387، پژوهشی در اساطیر ایران، تهران: آگاه.
9. بیرونی، ابوریحان، 1363، آثارالباقیه، ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر.
10. تاریخ سیستان، 1314، تصحیح محمدتقی بهار، تهران: کلاله خاور.
11. ثعالبی، حسین بن محمد، 1372، شاهنامه کهن (پارسی تاریخ غررالسیر)، ترجمه سیدمحمد روحانی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی.
12. خالقی مطلق، جلال، 1388، گل رنج های کهن، به کوشش علی دهباشی، تهران: ثالث.
13. روایت پهلوی، 1367، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
14. طبری، محمدبن جریر، 1385، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج 2، تهران، اساطیر.
15. فردوسی، ابوالقاسم، 1373، شاهنامه فردوسی (براساس چاپ مسکو)، به کوشش سعید حمیدیان، ج 9، تهران: قطره.
16. ....، .....، 1386، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج 8، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
17. قریب، مهدی، 1351، اسطوره کهن گرشاسپ در منظومه حماسی گرشاسپ نامه، مجله سیمرخ، س 1، ش 1، صص 82-64.
18. کریستن سن، آرتور، 1386، نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: سرچشمه.

19. گردیزی، ابوسعید عبدالهی، 1363، تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
20. مجمل التواریخ و القصص، 1318، تصحیح محمدتقی بهار، به همت محمد رضانی، تهران: کلاله خاور.
21. مستوفی، حمداله، 1381، تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.
22. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، 1365، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
23. مینوی خرد، 1364، ترجمه احمد تفضلی، تهران: توس.
24. نیبرگ، ساموئل، 1368، افسانه‌ی گرشاسپ، به کوشش میرجلال‌الدین کزازی، تهران: مرکز.
25. یسنا، 1387، تفسیر و تألیف ابراهیم پور داود، تهران: اساطیر.
26. یشتها، 1356، تفسیر و تألیف ابراهیم پور داود، به کوشش بهرام فره‌وشی، 2ج، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.